**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع \_ اوامر**

**14030205**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در مورد استعمال لفظ در اکثر از معنا در جلسۀ قبل صحبتی کردیم من بعد یک روایت دیگری در استعمال لفظ در اکثر از معنا دیدم روایت جالبی است در توضیح مفاد استعمال لفظ در اکثر از معنا مفید هست، آن روایتی هست که عبد الله بن سنان از ذریح محاربی نقل می‌کند در کافی، جلد ۴، صفحۀ ۵۴۹، رقم ۴.

«عَنْ ذَرِيحٍ الْمُحَارِبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي فِي كِتَابِهِ بِأَمْرٍ فَأُحِبُّ أَنْ أَعْمَلَهُ قَالَ وَ مَا ذَاكَ قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ قَالَ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ لِقَاءُ الْإِمَامِ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ تِلْكَ الْمَنَاسِكُ»

طبق این روایت یقضوا تفثهم مراد لقاء امام هست.

«قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ قَالَ أَخْذُ الشَّارِبِ وَ قَصُّ الْأَظْفَارِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ»

سیبیل کوتاه کردن، ناخن گرفتن، اینجور چیزها.

«قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ ذَرِيحَ الْمُحَارِبِيِّ حَدَّثَنِي عَنْكَ بِأَنَّكَ قُلْتَ لَهُ- لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ لِقَاءُ الْإِمَامِ- وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ تِلْكَ الْمَنَاسِكُ فَقَالَ صَدَقَ ذَرِيحٌ وَ صَدَقْتَ إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِراً وَ بَاطِناً وَ مَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ.»

اینجا طبق این روایت ظاهر آیه و الیقضوا تفثهم این است که ناخن بگیرید، سیبیل کوتاه کنید اینجور امور. ولی باطنش لقاء الامام هست. این به چه شکل حالا اوّلا یک نکته‌ای عرض بکنم مرحوم شیخ صدوق در فقیه گفته که همۀ این معانی مراد هست، فقیه، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۵ روایت را نقل کرده گفته:

«قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ هَذِهِ الْأَخْبَارُ كُلُّهَا مُتَّفِقَةٌ غَيْرُ مُخْتَلِفَةٍ وَ التَّفَثُ مَعْنَاهُ كُلُّ مَا وَرَدَتْ بِهِ هَذِهِ الْأَخْبَارُ»

همۀ این اخبار، اخبار دیگری هم در تفسیر تفث هست، تقلیم الاظفار در بعضی‌هایش تعبیر شده. ولی در این روایت ذریح محاربی می‌گوید که ظاهرش یک چیز است باطنش چیز دیگر است. این به چه معناست؟ مرحوم فیض کاشانی یک تعبیری دارد آن هم بخوانم خوب است در وافی، جلد ۱۴، صفحۀ ۱۳۲۲ می‌گوید

«جهة الاشتراك بين التفسير و التأويل»

می‌گوید ظاهر این تفسیر است، تأویل آن باطنش است، خوب بود بهتر بود به جای تفسیر ایشان تعبیر می‌کرد بین التنظیر و التأویل چون در روایات ظاهر را تنزیل قرآن دانستند، باطن را تأویل قرآن. تفسیر را خیلی وقت‌ها به همان تأویل هم گفته شده خیلی روشن نیست که مراد از تفسیر غیر از تأویل باشد.

«جهة الاشتراك بين التفسير و التأويل هي التطهير فإن أحدهما تطهير من الأوساخ الظاهرة و الآخر من الجهل و العمى»

اینجا دو جور می‌شود معنا کرد، آن این است که آیۀ شریفه اصلا مراد معنای جامع هست و الیقضوا تفثهم یعنی خودتان را پاک کنید. پاک کردن به دو گونه هست، یک موقع پاک کردن ظاهری، یک موقع پاک کردن باطنی. آن که عموم مردم ازش می‌فهمند مصداقی از این پاک کردن ظاهری است ولی ائمه علیهم السلام توضیح دادند که مراد از این خصوص پاک کردن ظاهری نیست، از کثافاتی مثل ناخن و سیبیل و امثال اینها. این یک جور که بگوییم مراد استعمالی جامع هست، جامعی که بعضی افرادش را عرف متعارف درک نمی‌کند بیان مصداقیت بعضی از افراد را نسبت به آن مستعمل فیه امام بیان می‌کند، این یک جور.

یک جور دیگر این است که و الیقضوا تفثهم یک حکمی را در بر دارد، آن حکم این هست که شما خودتان را پاک کنید، پاک کردن در واقع کأنّ ظاهر، آن حکمی که این دلیل بظاهره در مقام بیان او هست خود آن حکم دو مرحله دارد، مرحلۀ ظاهر و باطن. ظاهر و باطن این معنای اوّلی که مرحوم آخوند مطرح می‌کنند که این اصلا مربوط به استعمال لفظ نباشد و مراد جدی باشد به تعبیری که در تقریرات ایشان وارد شده، مراد از مراد جدی این هست که آن حکمی که این دلیل به آن حکم ناظر هست آن حکم یک مراد ظاهری دارد یک مراد باطنی دارد، توضیح ذلک اینکه ببینید ما حکمی که صادر شده آن این است که، شما ناخن بگیرید، سیبیل‌هایتان را کوتاه کنید، این حکم یک انگیزه‌ای پشتش بوده، یک هدف اقصایی پشتش بوده، آن هدف اقصیٰ باعث شده که شارع مقدس یک حکم را جعل کند، ولی آن حکم چون عدۀ مخاطبین عام نمی‌توانسته‌اند تحمل کنند تمام مصادیق آن هدف اوّلیه در قالب یک محدودۀ خاصی بیان شده، ولی آن هدف اصلی حکم و مهم‌تر حکم تطهیر باطنی است، تطهیر ظاهری یک جنبۀ کوچکی از آن هدف اصلی را تأمین می‌کند. در نتیجه در واقع اینجا یک نوع نسبت به آن هدف اوّلیه معنای جامع اراده شده، یعنی شارع مقدس در عالم لُبّ می‌گوید شما خودتان را تطهیر کنید، خودتان را تطهیر کنید پاک بشوید که پاک شدن به این هست که از گمراهی‌ها از ضلالت‌ها بیرون بیایید. این را باز باید مراجعه کنم نمی‌دانم مال شیخ جعفر شوشتری است یا مال شیخ عباس قمی است این را تردید کردم، در یک کتابی می‌خواندم که ایشان نزدیک ماه رمضان که می‌شده منبر که می‌رفته می‌گفته المبیض آمد، آن موقع در نجف مرسوم بوده یک عده‌ای مسگرها راه می‌افتادند و می‌گفتند آقا المبیض المبیض، یعنی چیزهای سیاه دارید بیاورید من سفیدش کنیم، رویگرهایی که با قلع سفید می‌کردند، ایشان می‌گفته صدای المبیض دارد می‌آید. المبیض یک معنای ظاهری دارد، المبیض یعنی آن کسی که ظرف معمولی را سفید می‌کند. ولی یک المبیض یک معنای واقعی دارد که خیلی مهم‌تر از این ظرف ظاهری است، یعنی باطنتان را تمیز کنید آن سفید کنید از تیرگی‌ها نجات بدهید. خیلی وقت‌ها ظاهر مقدمه است برای باطن، البته نه اینکه این ظاهر اینجور حالا بعضی درویش‌ها کأنّ می‌گفتند ما از ظاهر عبور کردیم دیگر به ظاهر کار نداریم. نه این ظاهر خودش وجود دارد تا آخر هم وجود دارد ولی به تنهایی نیست، باید ازش عبور کرد، یعنی او را حفظ کرد و به مرحلۀ بالاتری رفت، مرحلۀ بالاتر درش مرحلۀ پایین‌تر وجود دارد منشاءٍ زائد این شکلی. بنابراین این ظاهر و باطنی که چیز هست به این معنا می‌تواند باشد. و معلوم نیست اصلا ربطی به بحث، از این روایت هم هیچ استفاده نمی‌شود که ظاهر و باطن مربوط به استعمال لفظ در اکثر از معنا باشد، حاج آقا در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌فرمودند که استعمال لفظ در اکثر از معنا جائز است، ولی مقصور به مقامات خاصه‌ای هست یک نوع پیچیدگی در افهام معنا درش وجود دارد، در جایی هست که طرف می‌خواهد پیچیده‌گویی کند، در لغزها، معماها، ماده تاریخ‌ها که اصلا اساسش در یک نوع پیچیدگی هست. و عرف متعارف در گفت‌وگوهای عادی آن را به کار نمی‌برد. یعنی اگر هم به کار ببرد خیلی به ندرت به کار می‌برد، ندرت کاربرد استعمال لفظ در از اکثر از معنا در محاورات عادی سبب می‌شود که این استعمال لفظ در اکثر از معنا را خلاف ظاهر باشد، مرحوم آقای بروجردی یک مطلبی دارند که قبل از آن در کلمات مرحوم شیخ طوسی هم در تبیان فراوان آمده ایشان استعمال لفظ در اکثر از معنا را نه تنها جائز می‌داند اصل اوّلی را هم این می‌داند که استعمال لفظ در اکثر از معنا باشد، ایشان فراوان به این مطلب اشاره می‌کند که همۀ این معانی مراد هست. در حالی که معانی هستند که خیلی وقت‌ها جامع ندارند که بشود ازشان جامع‌گیری کرد و اینها ولی می‌گویم همۀ اینها اراده شده، اصل اوّلی همین می‌گوید مگر با همدیگر تنافی دارند همه با هم. ولی به نظر می‌رسد که این مطلب به این شکل نمی‌توان باهاش موافقت کرد چون مجرد امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا کافی نیست برای اینکه ما لفظ را بر اکثر از معنا حمل کنیم باید ظهور اثبات کرد و ظهور درش معنا نیست در محاورات عادی. البته یک نکته‌ای اینجا وجود دارد، آن این است که آیا قرآن را ما یک محاورۀ عادی تلقی کنیم؟ خُطَبی که درش به نکات بلاغی و امثال اینها توجه شده آن را یک به اصطلاح چیز عادی تلقی کنیم؟ اینها من به نظرم فرق دارد بین اینکه آن دو تا معنایی که، مثلا ببینید لا یمسه الا المطهرون در آیۀ قرآن را اگر ما بگوییم که این لا یمسه الا المطهرون هر دو معنایش هم ظاهر است، مستعملٌ فیه‌اش است، هم می‌خواهد بگوید که اشخاص بدون وضو نمی‌توانند به قرآن دست بزنند، هم این هست که معانی قرآن را فقط افرادی که مطهر هستند «إِنَّما يُريدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيرًا» می‌فهمند و مفاد این آیه شبیه انما یعرف القرآن من خوطب به هست، من تصور می‌کنم در اینکه آیۀ قرآن به این دو تا معنا ناظر باشد، خود مستعمل فیه‌اش هم این دو تا معنا باشد خلاف بلاغت نیست و اینجور نیست که خلاف ظهور باشد و بعید هم نیست از روایات که این معنا استفاده بشود ناظر به باطن قرآن نباشد، ظاهر قرآن را می‌خواهد بگوید هر دویش را شامل می‌شود. یا مثلا بعضی جاها در تفسیرهای و أنّ مساجد لله معانی که در آنجا هست ملاحظه بفرمایید آنها من فکر می‌کنم اینها یک نوع استعمال لفظ در اکثر از معناست و اینجور نیست که در، در محاورات عادی که هیچگونه آرایه‌های ادبی دشوار درش به کار برده نمی‌شود عادی نیست، ولی جایی که شعر شعراء، جنبۀ شعری دارد، شعرا ببینید شعراء هم چیزهای مختلف داریم، مثلا بعضی شعرا سبک هندی هستند، از اوّل بنابر پیچیدگی است، خب آنها استعمال لفظ در اکثر از معنا درشان طبیعی است، ولی نوع شعرای قوی ولو صور خیال را در کلماتشان به کار می‌برند ولی به گونه‌ای به کار می‌برند که مخاطب به راحتی بتواند باهاشان ارتباط برقرار کند، ولی من می‌خواهم بگویم مراحلی دارد یعنی استعمال لفظ در اکثر از معنا بعضی از چیزهایش اینقدر پیچیده است که در محاورات عادی به کار نمی‌رود مثل ماده تاریخ‌ها آن مدل پیچیدگی‌هایی که در آن هست و بعضی از معماها، یک بار معما را برایتان نقل کردم، می‌گوید این یک معماست، می‌گوید به تازی و دری و قلب و تصحیف/ ز لعل یار خواهم ضد شرقی. این یک بار گفتم چون کسی جوابش را نداد بگذار چیزش را هم بگویم این چی است. اینها صنایع ادبی است، به تازی یعنی یک کلمه را عربی کردن، دری یعنی کلمه عربی را فارسی کردن، قلب یعنی جابه‌جا کردن، تصحیف یعنی کلمه را تبدیل به کلمۀ دیگری بکنیم که فقط تفاوتشان با نقطه باشد، مثل مثلا بُرید یزید اینها تصحیف اصطلاح می‌شوند که تفاوتشان در نقطه‌ها هست. می‌گوید که کلمۀ ضد شرقی می‌شود غربی، غربی تصحیفش می‌شود عربی، عربی قلبش می‌شود ربیع، ربیع فارسی‌اش بهار، بهار تصحیفش می‌شود نهار، نهار فارسی‌اش می‌شود روز، روز عربی‌اش می‌شود یوم، یوم قلبش می‌شود موی، موی عربی‌اش می‌شود شعر، شَعر قلبش می‌شود شِعر، شعر فارسی‌اش می‌شود چامه، چامه قلبش می‌شود جامه، ؟؟؟ توشه ؟؟؟ می‌شود، راد می‌شود زاد فارسی‌اش می‌شود توشه، توشه تصحیفش می‌شود بوسه، بعضی‌هایش مسیرش را یک قدری بعضی جاهایش را چیز کردم، چند جور مسیر دارد. ببینید این در گفت‌وگوی عادی که نیست یک گفت‌وگوی ؟؟؟ به عنوان یک بازی یک تفنن و یک چیز این خوب است ولی ذوق اینقدر به خصوص الآن در این زمانه که اینجور گفت‌وگوها هیچ مطلوب نیست الآن زمانی هست که می‌خواهند خیلی مقصود را با کلام ساده و روان و بی تکلف به کار ببرند. ولی می‌خواهم بگویم همۀ آرایه‌های ادبی این شکل پیچیده نیست، گاهی اوقات استعمال لفظ در اکثر از معنا به گونه‌ای هست که یک نوع، راحت تلفظ می‌شود، مثلا همان تعبیر اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد این فرق دارد با این مثلا از مبارک رمضان هشت کم هنگام سحور، ماه رمضان که بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد آن چیزهایی که در ماده تاریخ‌ها و امثال اینها هست، آنها تفاوت دارد، یک چیزی هست که به هر حال در گفت‌وگوهای عادی هم اگر همچین تعبیری را به کار ببرند و احیانا هم به کار می‌برند، البته خب نیازمند به قرینه‌ای هست، گاهی اوقات قرینه اینکه در مقام بیان کلام حسن هست، جزء محسنات ادبی هست که بدون ارادۀ این معنا کلام یک کلام پیش پا افتاده است، اینکه قرینه بر اینکه این استعمال لفظ در اکثر از معنا شده همین است که در مقام بیان کلام مُحسَّن هست کلام آراسته هست. این خودش احیانا می‌تواند در مواردی وجود داشته باشد. نمی‌شود یک قانون عام ذکر کرد که استعمال لفظ در اکثر از معنا هیچ جایی خلاف، همه جا اشکال داشته باشد. نه باید دید آیا آن معانی مختلفی که از این لفظ اراده می‌شود به گونه‌ای هستند که بر زیبایی کلام افزوده بشود این معنا و یک نوع آرایۀ ادبی حساب بشود در مقامی که آرایۀ ادبی به کار بردن خوب باشد. این نکته را هم بگویم آرایه‌های ادبی همه‌شان خوب نیستند، بعضی‌ها خیال می‌کنند هر جا آرایه به کار بردیم، نه آرایه‌های ادبی یک صناعت ادبی، یک ویژگی ادبی است ممکن است بعضی‌هایشان هم خیلی لطیف نباشند، ولی این را که می‌خواهم بگویم در محاورات عادی استعمال لفظ در اکثر از معنا خلاف قاعده است، در محاورات بلاغی و ادیبانه که قرآن و روایات باشد در صورتی که راحت بشود با دو معنا ارتباط برقرار کرد، یک نوع پیچیدگی که کلام را به اندماج و به سمت معما سوق ندهد وجود داشته باشد اشکالی ندارد و چه بسا ظاهر کلام هم همین معنا باشد.

**شاگرد:** ایهام هم استعمال لفظ در اکثر از معنا؟

**استاد:** نه، ایهام معنای بعید را از کلام اراده کردن هست در موارد ایهام معنای قریب تصورا به ذهن مخاطب خطور داده می‌شود ولی اراده نمی‌شود، ایهام یک معانی هست که، حالا یک نکته‌ای که یادم رفت این را بگویم آن این است که ما در جملات ادبی غیر از استعمال لفظ در اکثر از معنا یک پدیده‌های دیگری داریم که با تعبیر هاله‌های معنایی ازش یاد می‌شود، یعنی ممکن است ما علاوه بر آن معنای اصلی که مخاطب اراده می‌کند که لفظ را قالب برای برای او قرار می‌دهد یک سری معانی دیگر هاله‌های معنایی هست که به نحوی از انحاء آنها را هم بخواهد برساند. به تعبیر دیگر حالا من با اصطلاحات خودم معنا کنم ما یک ارادۀ استعمالی داریم یک ارادۀ جدی داریم، یک ارادۀ تفهیمی داریم. خیلی وقت‌ها علاوه بر ارادۀ استعمالی یک اراده‌های تفهیمی دیگری هم در کنار کلام هست، آن که بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا مطرح است در مراد استعمالی است ولی خیلی وقت‌ها یک مرادات تفهیمیه‌ای هم در عرض کلام است. مرادات تفهیمیه بعضی‌هایشان در طول کلام است، بعضی‌هایشان در عرض کلام است، و این مواردی که طرف فرض کنید مثلا ببینید آن روایتی را که من در آن بحث مراد تفهیمی ذکر می‌کردم که امام علیه السلام از حمام بیرون آمده بودند راوی می‌گوید تاب استحمامک، امام علیه السلام بنابر این روایت، سندا معتبر نیست ولی مضمون را می‌خواهم عرض کنم، می‌گوید یا لک ما تصنع بالاسم هنا، اثم خب بعد، می‌گوید پس تاب حمیمک، حضرت می‌فرماید حمیمک چی است، حمیم اسم جهنم است، می‌گوید جهنمت خوش باشد در جهنم خوش بگذرانی این چه تعبیر کردنی است بعد امام یاد می‌دهد که دعای حمام باید به چه شکل باشد. ببینید مثلا تاب حمیمک که آن طرف به کار می‌برد مرادش که جهنم که نیست ولی حمیم چون یکی از معانی‌اش جهنم هست این معنا هم به ذهن مخاطب اخطار داده می‌شود. گاهی اوقات متکلم مستعمل فیه‌اش یکی از آن معانی است ولی معان دیگری که وجود دارد آنها را هم اراده می‌کند به مخاطب تفهیم کند، آن مثالی که من در همان بحث گذشته ذکر می‌کردم که مرحوم عصار، این را دکتر مهدی محقق نقل می‌کند می‌گوید مرحوم عصار استاد ما بود، ایام نوروز تعطیل بود، یک هفته قرار بود تعطیل بشود هفتۀ بعد بیاییم. ما رفتیم و یک رفیق شیرازی داشتیم با یک هفته تأخیر آمد آقای عصار گفت آقا کجا بودی، گفت شیراز بودم، گفت خوشا شیراز و وضع بی مثالَش/ خداوندا نگه دار از زوالَش. می‌گفت این شعر را از اوّل تا آخر خواند با تأکید روی کلمۀ «لَش». این مستعمل فیه‌اش همان است که شاعر گفته ولی یک مفاد تفهیمی هم در کنارش دارد، رفته بود لش بازی و امثال اینها. فرض کنید شخصی همین تاب استحمامک را در یک جایی به خاطر به یک نفر استعمال کند برای اینکه یک فحش هم بهش داده باشد، گاهی اوقات افراد الفاظ رکیکه‌ای که جزء کلام هست به کار می‌برد انگیزه‌اش هم این هست که آن معانی را یک جوری تفهیم کند. این فضل تو خر فضل تو خر فضل تو خروار مثلا، صنعت زشت و زیبا بانحائه. صنعت زشت و زیبا انحاء مختلفی دارد. مرادم این هست که ما گاهی اوقات، این یک قسمی از هاله‌های معنایی است، یعنی معنا مستعمل فیه نیست، ولی در کنار این معنای مستعمل فیه آن معناها را هم به مخاطب تفهیم می‌کند، این خودش جالب است. حالا یک نکته‌ای در پرانتز عرض بکنم، یک رساله‌ای من یک موقعی دیدم از جامی در شرح میمیۀ فارِس، ابن فارس یک میمیۀ معروف دارد شربنا علی ذکر الحبیب مدامة سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم. جامی این را یک شرحی دارد اوّل شعر را ترجمه به سبک عاشقانه می‌کند بعد توضیح لغات و توضیحات ادبی می‌دهد. بعد به سبک اصطلاحی ترجمه کرده شعری هم حتی، دو بار این شعر را ترجمه کرده، اصطلاحی ترجمه کرده بعد با اصطلاح اهل اصطلاح و عرفا و اینها معنا کرده، دو جور شعر را فهمیده، یک جور به صورت عادی، به صورت عاشقانه، یک جور به صورت با اهل اصطلاح و امثال اینها و به دو جور هم معنا کرده، ابتدا همین چیز را، اوّلین ترجمه‌اش این است، گورم آن روز من از طایفۀ دُرد کشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان. این هم یک مدلش است حالا این را ما از مصادیق استعمال لفظ در اکثر از معنا تلقی می‌کنیم کأنّ جامی می‌خواسته بگوید که ابن فارس هم ظاهر این را، یعنی دو جور این هم مثال لفظ در اکثر از معنا بگیریم چی، نمی‌دانم این را چجوری باید، یا از ظاهر و باطن قرآن که کأنّ دو مرحله دارد، یک مرحلۀ ابتدایی دارد یک مرحلۀ دیگر دارد آنها را چجوری باید معنا بکنیم نمی‌دانم. این بحث تمام. بحث هاله‌های معنایی یک بحثی هست که خودش یک نوع چیزهایی دارد یعنی ما علاوه بر استعمال لفظ در اکثر از معنا جاهایی داریم که یک معنا معنای اصلی است یک معنا معناهای جانبی است، معناهای جانبی مستعمل فیه نیستند ولی به نحوی از انحاء آنها فهمانده شده‌اند و آنها هم خودش یک داستانی است. خب بحث تمام.

**اوامر**

حالا بحثی که می‌خواهیم شروع کنیم بحث اوامر است. اوامر بحث اوّلی‌اش مادۀ امر است.

فردا کلاس راهنما بحث آقای شهید صدر را بنابر بحوث دنبال می‌کنیم از اوّل همان مادۀ امر.

«المقصد الأول‏ في‏ الأوامر و فيه فصول‏

الأول فيما يتعلق بمادة الأمر

من الجهات و هي عديدة.»

جهاتی که مورد بحث باید قرار بگیرد.

«[الجهة] الأولى أنه (قد ذكر للفظ الأمر معان متعددة

منها الطلب كما يقال أمره بكذا.

و منها الشأن كما يقال شغله أمر كذا.

و منها الفعل كما في قوله تعالى‏ وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ.

و منها الفعل العجيب كما في قوله تعالى‏ فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا.

و منها الشي‏ء كما تقول رأيت اليوم أمرا عجيبا.

و منها الحادثة و منها الغرض كما تقول جاء زيد لأمر كذا).»

مرحوم آقای آخوند می‌فرمایند که بعضی از این معانی که ذکر شده از باب اشتباه مفهوم به مصداق هست و مفاد کلام را هم با تعدد دال و مدلول از مدلول دیگر استفاده می‌شود. می‌گوید جاء زید لامر کذا آن امر مصداق غرض است ولی این مصداقیتش برای غرض هم از خود امر استفاده نشده از لام استفاده شده که مجرور به لام خب غرضی هست که ما برای کار آن محرک آن خواهد بود.

یا «فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا» را می‌گوید این مصداق تعجب هست. همچنین حادثه و شأن و اینها را هم می‌گوید این شکلی نیست بعد مرحوم آخوند می‌گویند بعید نیست که لفظ امر مشترک لفظی باشد در دو معنا، یکی طلب، فی الجمله و یکی شیء. طلب فی الجمله ایشان می‌گوید کار نداریم حالا از عالی باشد مستعلی باشد، درش ایجابی باشد آن بحث‌های بعدی‌اش را فعلا، که اصل طلب، حالا آن طلب به چه معنا هست طلب فی الجمله آن خصوصیات طلب را فعلا نمی‌خواهد بیان کند. اینجا بحث‌هایی در کلمات آقایان واقع شده اینها را مراجعه بفرمایید.

من یکی دو تا نکتۀ جزئی اینجا می‌خواهم عرض بکنم آن این است که این تعبیری که ایشان «فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها» سورۀ هود، آیۀ ۸۲. «فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحًا» سورۀ هود، آیۀ ۶۶،

من فکر می‌کنم اینجا امر به همان معنای دستور است، می‌گوید وقتی امر ما دستور ما به عذاب قوم آمد این «جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها» این امر به معنای دستور است.

یک نکته‌ای را هم عرض بکنم، گاهی اوقات دستور اینجا دستور در این مقام دستور به عذاب است، این اصلا به معنای فعل عجیب نیست، جاء امرنا مجیء امر یعنی دستور صادر شدن این یک نکته.

نکتۀ دیگر اینکه یک تعبیری آیۀ قرآن دارد، در سورۀ یاسین، «إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، آن امر هم به نظرم به معنای دستور است، دستور گاهی اوقات یک دستور تکوینی است یک نوع دستور تشریعی است، ظاهرا اصل امر دستور تشریعی است ولی خداوند آن یک نوع استعاره است در آن آیۀ قرآن، «نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» اشاره به این هست به محضی که ارادۀ الهی تعلق می‌گیرد مراد ایجاد می‌شود، نیاز به این تحمل سیر مقدمات و امثال اینها نیست. اینجا این را باید توجه کرد احیانا امری که در مورد خدا هست امر الله مراد دستور الهی است، هر چند به معنای مجازی دستور یعنی دستوراتی که در امور تکوینی هم صادر می‌شود کن فیکون آن هم یک نوع دستور است، همه جایی که امر به خدا نسبت داده می‌شود ممکن است و امر به معنای تشریعی درش وجود ندارد ما این را به معنای چیز نگیریم که حتما فعل عجیب و امثال اینهایی که گرفتند. من فکر می‌کنم فلما جاء امرنا یعنی وقتی دستوری ما به عذاب صادر شد ما دستور دادیم که فرشته‌های عذاب و مأمورین ما آن عذاب را صادر کنند «جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها» یا «نَجَّيْنا صالِحًا». این را از مصادیق آن معنای اوّل باید گرفت، طلب گرفت ولی طلب مجازی. آن هم امرنا ممکن است امر به معنای دستور خارجی نباشد، یعنی ارادۀ ما که شبیه امری که یک سلطان به زیر دستانش می‌کند باشد، یک نوع تشبیه است کأنّ برای اینکه مردم خوب بفهمند از تفکر مردم استفاده می‌شود برای تفهیم معنای الهی. الرحمن علی العرش استوی اصل مفهوم استعمالی‌اش این است که خدا بر روی تخت نشست، بر روی تخت نشستن، به تخت نشستن استعاره است برای اینکه استقرار پیدا کرد، یعنی ببینید یک معنای تصویری دارد تصویر اصلی‌اش تصویر تجسیمی است ولی واقعیتش، واقعیت تجسیمی نیست یعنی گاهی اوقات برای اینکه یک مفهوم در ذهن افراد جا بیفتد مجبوریم خداوند مجبور بوده از واژه‌هایی که مربوط به انسان‌ها هست استفاده کند ولی واقعیتش چی است؟ واقعیتش چیز دیگری است، فرق است بین اینکه خداوند یک تصویری را ایجاد می‌کند متأسفانه در دنیای اسلام یکی از مشکلاتی که بوده آن چیزهایی که جنبۀ ادبی داشته، جنبۀ استعاره داشته، جنبۀ بیانی بوده به واقعیت‌ها قاطی کردند، چون از واژه‌هایی که مربوط به انسان‌ها بوده خداوند استفاده کرده گفته ید الله مبسوطه، یک دست برای خدا درست کردند نعوذ بالله چقدر که از زمین تا آسمان دست خدا می‌رسد. در حالی که دست ولو همان مفهوم دست ولی دست را چون نشانگر قدرت اشخاص هست یدالله مبسوطه یعنی قدرت خدا و گسترش دارد. علی ای تقدیر کلمۀ امر هم همین است من می‌خواهم عرض کنم امر گاهی اوقات به همان معنای دستور به کار رفته ولی مستعمل فیه‌اش دستور است، اما حالا چجوری خداوند به فرشته‌هایش دستور مثلا صوتی صادر می‌شود، ممکن است اصلا صوتی نباشد ممکن هم باشد ما نمی‌دانیم به چه شکل این امر صادر می‌شود کما اینکه در مورد حضرت موسی گفت‌وگوی حضرت موسی با خداوند مکالمه‌اش و مناجاتش در قالب انسانی است، یعنی خداوند صوتی را در درخت ایجاد می‌کند از طریق آن صوت با حضرت موسی گفت‌وگو می‌کند. آن یک نوع در واقع تکلم این کلام در یک قالب انسانی. ممکن است اوامری که خداوند به فرشتگان هم می‌کند در یک قالب متناسب با فرشتگان حالا، انسانیت نباشد متناسب با فرشتگان یک امر و نهی و امثال اینها وجود داشته کما اینکه در داستان امر خداوند به فرشتگان به اینکه سجده کنید به حضرت آدم داخل همین صادر می‌شود، حالا امرهای تکوینی هم به چه شکل هست اینکه مثلا این قوم را مجازات کنید، من فکر می‌کنم به هر حال لما جاء امرنا به معنای دستور ماست و فرمان ماست، هنگامی که فرمان ما صادر شد نتیجۀ فرمان آن بود که آن قوم قرار است نابود بشوند از بین بروند «نَجَّيْنا صالِحًا» صالح را نجات دادیم یا اینکه با صدور فرمان آن شهر زیر و رو شد، «جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها». ادامۀ بحث شنبه ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد